

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



## پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و شصت و نهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۲ گنج حضور، بخش سوم (۲)

تو مکانی، اصل تو در لامکان  
این دکان بر بند و، بگشا آن دکان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۱۲

تو با آوردن اجسام و چیزهای مادی به مرکزت از جنس مکان و جسم شده‌ای، درحالی که اصل تو در لامکان و فضای گشوده شده است. پس این دکان من ذهنی را که مدام همانیدگی‌ها را به مرکزت می‌آورد و به نمایش می‌گذارد ببند و آن دکان فضای گشوده شده را باز کن.

شش جهت مگریز، زیرا در جهات  
شش دره‌ست، و شش دره مات است، مات

–مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۱۳  
–شش دره: کنایه از مبهوت و متحیر و عاجز ماندن در امور

دراثر آن چه ذهنت نشان می‌دهد به سمت جهت‌های مادی فرار نکن، یعنی جسم را در مرکزت قرار نده و با آن  
همانیده نشو، چراکه به دلیل فضا‌بندی و رفتن به جهت‌های مادی به جای آوردن عشق به مرکزت، سرانجام  
توسط همین همانیدگی‌ها مانند بازی شطرنج مات شده و قدرت حرکت نخواهی داشت.

تو خوش و خوبی و، کان هر خوشی  
تو چرا خود منتِ باده گشی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۳

[ای انسان] تو در ذات خود به صورت مرکز عدم و فضای گشوده شده خوش و زیبا هستی، به طوری که معدن همه شادی‌ها درون توست. پس چرا با تجسم ذهنی از چیزهای بیرونی شراب می خواهی و سعی داری تا خوشبختی و حس زندگی را از آن‌ها دریافت کنی؟

دل و جان به آبِ حکمت ز غبارها بشوید  
 هله تا دو چشمِ حسرت سوی خاکدان نماند

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۱

دل و جان را با آب حکمتی که از مرکز عدم و فضای گشوده شده می آید بشوی و غبار همانیدگی ها را از مرکزت پاک کن. در این صورت است که دو چشم حسرت من ذهنی در ناکامی رسیدن به چیزهای این جهانی نمی ماند. [ما در ذهن همواره حسرت چیزهای این جهانی را داریم و مرتب ناله و شکایت می کنیم که به این چیز و آن چیز نرسیدم و احساس ناامیدی، سرخوردگی و محرومیت می کنیم، چون از خاکدانِ ذهن انتظار برآورده شدن نیازهای روان شناختی را داریم.]

باز دیوانه شدم من ای طیب  
باز سودایی شدم من ای حبیب

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۸۱

[مولانا از زبان انسان خطاب به زندگی می گوید:] من باز هم در اثر فضاگشایی و عدم کردن مرکز از دید من ذهنی دیوانه شده‌ام، ای طیب حقیقی، به زنجیر آگاهی تو نیاز دارم. ای دوست من بدان که باز بر اثر قرار دادن زندگی در مرکز عاشق و شیدا شده‌ام.



گر تو خود را پیش و پس داری گمان  
بسته جسمی و محرومی ز جان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۰۰۷

اگر مدام در ذهن مشغول فکر کردن به مسائل گذشته و آینده باشی در این صورت بدان که مرکزت جسم است، با هشیاری جسمی عمل می کنی و به آن وابسته ای، بنابراین از جان حقیقی که در اثر فضاگشایی و مرکز عدم حاصل می شود، محروم می مانی.

زیر و بالا، پیش و پس، وصف تن است  
بی جهت، آن ذاتِ جانِ روشن است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۰۰۸

زیرا منصوب کردن خداوند به بالا و خود را پایین دانستن یا غرق شدن در افکار گذشته و آینده همگی توصیف من‌ذهنی است و نشان می‌دهد که انسان اجسام را در مرکزش قرار داده و براساس آن‌ها فکر و عمل می‌کند، اما فضاگشایی و نظارت بر هشیاری حضور باعث می‌شود تا همانیدگی‌ها و چیزهای مادی به مرکز انسان راه نیابد و دید عدم‌بین مختل نشود. این همان ذاتِ روشن ایزدی است که سرانجام انسان را به اصل خود زنده می‌کند.

حُبِّكَ الْأَشْيَاءُ يُعْمِيكَ يُصِمُّ  
نَفْسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمِ

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

[خداوند خطاب به انسان می گوید:] عشق تو به چیزهای جسمی، تو را به لحاظ چشم عدم بین و گوش سکوت شنو کور و کر می کند. پس با من یا دیگران ستیزه نکن، زیرا من ذهنی سیاه کار تو با مرکز پر از همانیدگی چنین گناهی را مرتکب شده است.

[در واقع من ذهنی با مهم جلوه دادن هر چیزی که ذهن این لحظه نشان می دهد، مانند تصویر ذهنی انسانی دیگر که آن هم از جنس جسم است، باعث می شود آن چیز ذهنی به جای عدم در مرکز انسان قرار بگیرد و به این ترتیب او از جان اصلی محروم بماند. این گناه دردآور است و طبق این بیت مولانا می گوید هرگاه دچار درد شدی، مسئولیت آن را بر عهده بگیر و گردن خدا یا دیگران نینداز، چون اگر خدا یا کسی را مقصر بدانی، درد جدید ملامت و ناله و شکایت را هم ایجاد کرده و به خودت و دیگران لطمه می زنی.]

حدیث:

«حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ.»

«عشق تو به اشیا تو را کور و کر می کند.»

کُورِي عَشِقِ بَيْتِ اَيْنِ كُورِي مِّنْ  
حُبِّ يِعْمِي وَ يُصِمُّ اِسْتِ اِي حَسَن

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲

[مولانا از زبان انسان زنده شده به زندگی می گوید:] اگر من دچار کوری باشم، آن کوری قطعاً کوری عشق است، چراکه در اثر یکی شدن با زندگی، دیگر چیزهای این جهانی را مهم نمی دانم و به آنها توجه نمی کنم. ای انسان معمولی، بدان که عشق موجب کوری و کوری می شود، یعنی حالتی که انسان در اثر فضاگشایی و عدم کردن مرکز به زندگی زنده شده و دیگر بر حسب همانیدگی ها نمی بیند و زندگی اش را با عقل من ذهنی اداره نمی کند.

[در واقع دو جور کوری وجود دارد، یکی این که مرکز ما جسم باشد و عاشق اجسام باشیم که در این صورت نسبت به دید خدا یا فضای گشوده شده، کور می شویم و در عوض نسبت به جهان بینا شده، من ذهنی درست می کنیم، و یکی هم زمانی ست که مرکز ما عدم شود و فضاگشا باشیم که این کوری عشق است، یعنی فقط با دید هشیاری حضور و هشیاری خدایی می بینیم. در این حالت هیاهوی دنیا را نمی شنویم، چیزهای این جهانی را مهم نمی دانیم و به مرکزمان نمی آوریم و تنها عدم یا خدا برایمان مهم است.]

کورم از غیر خدا، بینا بدو  
مقتضای عشق این باشد بگو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳  
-مقتضا: لازمه، اقتضاشده

من هر چیزی که ذهنم نشان می دهد و همه غیر خدا هستند را مهم نمی دانم، یعنی نسبت به آن ها کور هستم. و فقط حواسم به عدم بودن مرکز است و هر لحظه با دید خدا یا فضای گشوده شده درونم می بینم. لازمه عشق یا یکی شدن با خدا هم همین است که فقط او را در همه چیز و همه کس بینم و غیر او یعنی چیزها را به مرکزم نیاورم که عینک دیدم شود. پس ای انسان، تو نیز با عمل کردن به این اصل مهم، آن را بیان کن.

هیچ مگذار از تب و صفا اثر  
تا بیابی از جهان، طعمِ شکر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۶

هیچ‌گونه اثر و نشانی از همانیدگی‌ها و هیجان‌ات ناشی از آن‌ها در مرکزت باقی مگذار تا در همین جهان طعم  
شکر زندگی، یعنی زیبایی، عشق و شادی بی‌سبب را بچشی.

[بسیاری از ما انسان‌ها تا به حال طعم زندگی اصیل و شادی بی‌سبب را نچشیده‌ایم، چون دائماً منتظر حوادث و  
خوشی‌های سطحی من‌ذهنی مثل مهمانی یا مسافرت رفتن بوده‌ایم. به عبارتی شاد ایام هستیم.]

پیش چشمت داشتی شیشه کبود  
زان سبب، عالم کبودت می نمود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۲۹

ای انسانی که در اثر همانیدن با چیزهای آفل و گذاشتن اجسام در مرکزت با دید همانیدگی‌ها می بینی و جلوی  
چشمان هشیاری ات عینکی تیره از همانیدگی‌ها زده‌ای، به همین سبب است که جهان را تاریک می بینی، درد را  
در جهان پخش می کنی و نمی توانی با دید عدم بینی.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)  
کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور  
پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۲ گنج حضور، بخش چهارم

دفع آن علت ببايد کرد زود  
که شکر با آن، حدّث خواهد نمود

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸۴  
-حدّث: مدفوع

[ای انسان حال که متوجه کوری چشم عدم بین خود شدي] باید زود بیماری همانیدگی خود را درمان کنی، زیرا با وجود آن بیماری، طعم شیرین شادی بی سبب و لطف زندگی، مانند مدفوع زننده و نفرت انگیز به نظر می رسد.

هر خوشی کآید به تو، ناخوش شود  
آب حیوان گر رسد، آتش شود

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸۵

[تا وقتی بیماری همانیدگی ات درمان نشده] هر خوشی که از درون و بیرون به تو برسد، ناخوش و دردآور می شود. و اگر فرضاً آب حیات از طرف زندگی و خدا به تو برسد، باز هم تبدیل به آتش درد می شود.

دلارام نهمان گشته ز غوغا!  
همه رفتند و خلوت شد، برون آ!

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۹  
-غوغا: مردم پست و فرومایه و فتنه‌انگیز، هیاهو و بانگ و آشوب

ای خداوندی که آرام دل ما هستی و به سبب این غوغایی که در ذهن به راه انداخته‌ایم پنهان و پرده‌نشین شده‌ای، همه این چیزهای به ظاهر مهمی که ذهن نشان می‌داد و هیاهوی آمدن به مرکز را داشتند، رفتند و سروصداهای ذهنم فروکش کرده و مرکز خلوت و خالی شده‌است، ای خداوند از خلوت خود بیرون بیا!

[ما وظیفه داریم علی‌رغم غوغای من‌های ذهنی در بیرون برای نشان دادن خود، شخصاً سروصدا راه نینداخته و خود را نمایش ندهیم. اگر من‌ذهنی را کوچک کرده و ذره شویم، زندگی یا خداوند از خلوتی که گزیده بود بیرون می‌آید و مثل آفتاب از مرکزمان طلوع می‌کند.]

برآور بنده را از غرقه خون  
فرح ده روی زردم را ز صفرا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۹

خداوندا مرا که در دردهای حاصل از دوری تو غرق شده‌ام بیرون بیاور و روی زرد مرا که از این غرقابه دردها  
مریض شده، شادی و نشاط ده. [چشم عدممان که کور باشد مرتب به درد می‌افتیم و آغشته به مسئله‌سازی،  
مانع‌سازی، دشمن‌سازی و دردسازی می‌شویم، در نتیجه زندگی را تلف می‌کنیم.]

سجده آمد کردن خشت لُزب  
موجبِ قربی که وَاَسْجُدُ وَاَقْتَرِبُ

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹  
لُزب: چسبنده

کندن سنگ‌های چسبنده همانیدگی‌ها همانند سجده کردن به زندگی است. و این سجود به زندگی یعنی  
فضاگشایی در اطراف آن چه که ذهن نشان می‌دهد و مهم ندانستن فکرها و تصاویر ذهنی موجب کنده شدن آن  
همانیدگی و نزدیک‌تر شدن انسان به اصل خود می‌شود.

[به بیان دیگر اگر ما چیزی را که ذهن نشان می‌دهد مهم ندانیم و به آن توجه نکنیم، باعث می‌شود آن  
همانیدگی بیفتد و مرکز ما پاک و خالی شود. هرچه فضای درون وسیع‌تر شده و من‌ذهنی کوچک‌تر شود، ما به  
خدا نزدیک‌تر می‌شویم، دیگر به همانیدگی‌ها سجده نمی‌کنیم و بیشتر از جنس خدا می‌شویم.]

(قرآن کریم، سورۀ علق (۹۶)، آیه ۱۹)

«كَلَّا لَا تُطِعُهُ وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ.»

«نه، هرگز، از او پیروی مکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو.»



اندرین آهنگ، منگر سُست و پست  
کاندرین ره، صبر و شِقِّ اَنفُس است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۶۶  
-آهنگ: قصد و اراده، راه و رسم، قاعده و قانون

ای انسان، به این قاعده و راه و رسمِ مردن و فانی شدن نسبت به من ذهنی و همانیده نشدن با چیزهایی که این لحظه ذهن نشان می دهد، به صورت سُست و با چشمِ حقارت نگاه نکن و مپندار که آسان و بی اهمیت است. این راه، نیازمند داشتن صبر و تحمل درد هشیارانه است.

آفتابی در یکی ذرهٔ نهان  
ناگهان آن ذره بگشاید دهان

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

هشیاری انسان به‌عنوان امتداد خداوند، همچون آفتابی بی‌نهایت است که درون ذرهٔ ذهن پنهان شده‌است. حال اگر او با فضاگشایی و انداختن همانیدگی‌ها مرکزش را عدم کند، ناگهان این ذرهٔ ذهن دهان می‌گشاید و هشیاری انسان به‌صورت آفتاب بی‌نهایت از آن طلوع می‌کند و به منظور اصلی‌اش از آمدن به این جهان زنده می‌گردد.

ذره ذره گردد افلاک و زمین  
پیش آن خورشید، چون جست از کمین

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۱  
-کمین: نهان گاه، کمین گاه

اگر در اثر فضاگشایی و عدم مقاومت در برابر آن چه ذهن نشان می دهد، هشیاری انسان به عنوان آفتاب زندگی که بی نهایت است از نهان گاه ذهنش طلوع کند، زمین و هرچه در آسمان است در برابر وسعت او به صورت ذره دیده می شود و او همه کائنات را در بر می گیرد.

این چنین جانی چه در خورد تن است؟  
هین بشو ای تن از این جان هر دو دست

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۲

[مولانا خطاب به من ذهنی می گوید:] چنین جانی که بی نهایت است و توانایی زنده شدن به خداوند را دارد کجا در خور اسیر شدن در این ذهن است؟ پس ای هشیاری جسمی از چنین جان عظیمی دست بردار تا این جان از من ذهنی متولد شده و در آسمان فضای یکتایی به پرواز درآید، زیرا در حد تو نیست که آن را به نفع خودت نگه داری.

ای تن گشته وثاق جان، بس است  
چند تاند بحر در مشکی نشست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۳  
-وثاق: اتاق، خرگاه  
-تاند: می تواند

ای من ذهنی که با ایجاد ترس و درد و خشم، مانند اتاقی باعث حبس جان خدایی شده‌ای، دیگر این محبوس بودن جان کافی ست. دریای وسیع درون و بی‌نهایت خداوند تا کی می‌تواند در مشک کوچک ذهن جا شود؟

که وجود چو کاهست پیش باد عدم  
کدام کوه که او را عدم چو که نر بود؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۰

ای انسان، بدان کوه من ذهنی با تمام دردها و هم‌هویت‌شدگی‌هایش در مقابل باد عدم، باد زندگی، مثل پر کاهی است، پس کدام کوه است که در مقابل باد زندگی مثل کاهی بر باد نرفته باشد؟ [یعنی اگر شما متعهدانه در برابر اتفاقات زندگی تان فضا را بگشایید و آنها را با رضایت کامل بپذیرید، کوه من ذهنی شما با تمام دردهایش در برابر دم جان‌بخش زندگی دوام نمی‌آورد و فرومی‌ریزد.

بر اساس این بیت، هیچ من‌ذهنی باقی نخواهد ماند و در نهایت با مرگ جسمی متلاشی خواهد شد، ولی ما تا قبل از مرگ فرصت داریم فضاگشایی کنیم و اجازه دهیم این کوه ذهنی توسط مرکز عدم ربوده شود تا ما هشیارانه به بی‌نهایت زندگی زنده شویم.]

در عشق چنان چوگان می باش به سر گردان  
چون گوی در این میدان، یعنی بنمی ارزد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۷

در یکی شدن مجدد با خدا که مانند چوب چوگان از طریق «قضا و کُن فکان» خود تو را می زند تا به خودش زنده کند، تو هم مانند یک گوی گرد، بی مقاومت و تسلیم باش، فضا را باز کن تا به صورت هشیاری آزادشده از یک همانیدگی، در اثر ضربه چوگان زندگی بغلتی و به سوی خداوند بروی. هرچند این ضربه گاهی با درد هشیارانه همراه است، اما فکر، عمل، عقل و هیاهوی من ذهنی و بالا آمدن و تأیید و توجه خواستش از دیگران هیچ ارزشی ندارد.

پیشِ چوگانهای حکمِ کُن فکان  
می‌دویم اندر مگان و لامکان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

ما پیش چوگان‌های حکم «کُن فکان» خداوند که می‌گوید: «بشو و می‌شود»، مانند گویی هستیم که بین فضای محدود ذهن و فضای گشوده‌شده درون، در حال دویدنییم. یعنی قانون «قضا و کُن فکان» زندگی لحظه‌به‌لحظه اجرا می‌شود و وضعیت درون و بیرون ما را تعیین می‌کند به طوری که هرچه در درون فضاگشایتر باشیم، در بیرون هم نرم‌تر، پذیرنده‌تر و شادتر هستیم.



آفتابی خویش را ذره نمود  
و اندک اندک، روی خود را برگشود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۶

خداوند مانند خورشید بی‌نهایتی است که خودش را در ذهن انسان به صورت یک ذره گنجانده است و اگر انسان فضاگشایی کرده و با عقل من‌ذهنی در کار او ایجاد مزاحمت نکند، خداوند به تدریج نقاب از روی خود برداشته و به بی‌نهایت و ابدیت خودش در ما زنده می‌شود.

[در واقع فضاگشایی و زنده شدن به زندگی، شبیه زبان باز کردن، راه افتادن و فکر کردن ماست. ولی ما با دخالت‌ها و انقباض‌های من‌ذهنی اجازه نمی‌دهیم زندگی خودش را از ذهنمان بیرون بکشد و به صورت ما روی ذات خودش قائم شده و به بی‌نهایت خودش زنده شود. به عبارتی اجازه نمی‌دهیم زندگی روی خود را به ما نشان دهد تا ما متوجه شویم روی اصلی ما اوست، نه این تصویر ذهنی متحرک که در اثر تغییر فکرها به صورت توهم در ما به وجود آمده است.]

قوّت از حق خواهم و توفیق و لاف  
تا به سوزن برگنم این کوه قاف

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۸

با فضاگشایی از مرکز عدم یا خداوند صبر، نیرو، توفیق و تدبیر می طلبم تا کم کم کوه قاف من ذهنی را با سوزنِ حضور بکنم و بیندازم.

الا ای قادرِ قاهر، ز تن پنهان به دل ظاهر  
زهی پیدای پنهانم، تو را خانه کجا باشد؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۷۵  
-قاهر: چیره، غالب

ای خداوند قادر و قاهر که توانایی داری تا با خرد کل من و تمام کائنات را اداره کنی و عقل تو بر عقل و سبب‌سازی‌های من ذهنی غالب و چیره است، و ای خدایی که در نگاه ظاهر بین من ذهنی پنهان هستی ولی به واسطه مرکز عدم در دلم آشکار می‌شوی، چه خوش است که در عین پنهان بودن، پیدایی. وقتی فضا را باز می‌کنم هم درونم گلستان می‌شود و هم عقل تو زندگی بیرونم را اداره می‌کند. پس خانه تو کجاست؟

گر پیرانیم تیر، آن نی ز ماست  
ما گمان و تیراندازش خداست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

وقتی ما فکر می‌کنیم، خود خداوند است که تیر فکرها را از مرکز همانیده یا مرکز عدم ما می‌اندازد. ما باید فقط خاصیت کمان بودن خود را حفظ کنیم تا بدون قضاوت و مقاومت در دستان خداوند باشیم و بتوانیم پیغام اتفاق را بگیریم. [بهترین کمان آن کمانی است که با دخالت‌های من‌ذهنی تکان نخورد. بنابراین وقتی مرکزمان عدم است و هر لحظه فضاگشایی می‌کنیم، طوری که دیگر هیچ اتفاقی نتواند ما را تکان دهد، در این صورت ما بهترین کمان در دست خداوند هستیم که براساس دید همانیدگی‌ها و انگیزه‌های درد فکر و عمل نمی‌کنیم.]

این نه جبر، این معنی جباری است  
ذکر جباری، برای زاری است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۷

این که «ما کمان و خداوند تیرانداز است» معنی جبر ندارد و نشانه زورگویی خدا نیست، بلکه به معنای جباریت خداوند است که قوانین خودش را اجرا می‌کند. خدا باید از طریق ما فکر و عمل کند نه من ذهنی ما. بیان جباریت خداوند برای این است که ما دائماً زاری کنیم یعنی تسلیم شویم، فضا را باز کرده و بگوییم «نمی‌دانم».

[ما باید بفهمیم که این من ذهنی هیچ است و ما باید هشیاری جسمی را عوض کنیم. و ذکر کردن جباری خداوند نیز برای زاری کردن به خاطر همانیدگی‌ها نیست، بلکه برای تواضع داشتن، تعظیم خدا، هیچ دانستن خود، کنار گذاشتن عقل ذهنی و عدم مقاومت است، به طوری که من ذهنی کاملاً صفر شود.]

هر که در آید که منم، بر سر شاخش بزخم  
کاین حرم عشق بود، ای حیوان، نیست اغل

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۵

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] هر کس در این لحظه به عنوان من ذهنی بلند شود شاخش را می شکنم تا بفهمد که در حرم عشق و بارگاه من است. حال ای انسان که در ذهن هشیاری خود را پایین آورده و مانند حیوان شده ای این را بدان که این جا حرم عشق است تا با فضاگشایی به من تبدیل شده و با من یکی شوی. این جا طویله نیست.

[ما عقیده و انتخاب من ذهنی خود را برتر از نظر خداوند می دانیم، بنابراین اتفاق و وضعیت این لحظه را که ذهن نشان می دهد نپذیرفته و با خداوند می ستیزیم. متأسفانه ما فراموش می کنیم که در بارگاه خداوند هستیم و ادب را فراموش کرده در پیشگاه او به عنوان «من» بالا می آییم و پندار کمال، ناموس و درد من ذهنی را نشان می دهیم.]

جمع باید کرد اجزا را به عشق  
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۹

باید با نیروی عشق یعنی فضاگشایی و عدم کردن مرکز، هشیاری به تله‌افتاده در همانیدگی‌ها را جمع کرده و  
یکتا شوی تا مثل سمرقند و دمشق که در قدیم نماد آبادانی و شادی بودند، تو نیز به زندگی زنده شوی و شادی  
بی سبب را تجربه کنی.

چند چندت گیرم و، تو بی خبر  
در سلاسل مانده‌ای پا تا به سر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۹  
-سلاسل: زنجیرها، جمع سلسله

[زندگی خطاب به انسان می‌فرماید:] چقدر تو را بگیرم و از طریق همانیدگی‌ها به تو درد بدهم، برایت مسئله ایجاد کنم و تو همچنان در خواب ذهن بی‌خبر باشی و دلیل دردهایت را نفهمی؟ دیگر چقدر باید درد بکشی تا بفهمی که نباید با من ذهنی زندگی کنی، نباید اتفاق این لحظه را جدی بگیری و آن را مهم بدانی، بلکه باید تسلیم شوی، با فضاگشایی مرکزت را عدم کرده و به پندهای عارفانی چون مولانا گوش کنی؟ ای غافل، تمام وجودت به زنجیر مسائل و دردهای ناشی از همانیدگی‌ها بسته شده، اما تو متوجه نمی‌شوی.]



زنگُ تو بر تُوَت ای دیگ سیاه  
کرد سیمای درونت را تباه

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۰

ای من ذهنی، تو همچون دیگ سیاهی هستی که لایه‌های همانیدگی و درد مثل زنگ بر آینه مرکز نشسته و سیمای درونت را تباه کرده‌است.

بر دلت زنگار بر زنگارها  
جمع شد، تا کور شد ز اسرارها

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۱

دل و جان را زنگار درد و همانیدگی‌ها پوشانده‌است. این لایه‌های مختلف همانیدگی آن قدر روی هم انباشته شده که دیگر به مرکز عدم دسترسی نداری. هیچ سری از غیب و فضای یکتایی به گوش و جان هشیاری‌ات نمی‌رسد و پیغام زندگی را نمی‌شنوی.

[به کار بردن تمثیل خاموش کردن چراغ اضافی که در برنامه ۹۶۲ مطرح شد می تواند به ما کمک کند. به عنوان مثال شما هنگام بیرون رفتن از خانه، اگر ببینید لامپها روشن است، چون کسی آن جا نیست، آن ها را خاموش می کنید. شما این کار را در درونتان برای خاموش کردن ذهنتان هم می توانید انجام دهید. به این صورت که اگر به عنوان حضور ناظر به ذهنتان نگاه کنید خواهید دید که در اثر می دانم، پندار کمال و ناموس من ذهنی، چراغ های مختلف مربوط به دیگران را در ذهنتان روشن کرده اید. پس هر بار که چراغ های روشن یعنی افکار همانیده خود را دیدید تصمیم بگیرید که آن ها را خاموش کنید و به افکار خود توجه نکنید و فقط یک چراغ روشن روی خودتان بگذارید و این لحظه از خودتان بپرسید که من چه می خواهم؟ چه کسی هستیم؟ احوالم چطور است؟ چقدر همانیدگی دارم؟ چقدر در همانیدگی ها و دردها گرفتار شده ام؟ چه کاری باید برای نجات خود انجام دهم؟ و بگوئید باعث تمام گرفتاری هایم خودم هستیم که برای رهایی از آن ها باید هر لحظه فضاگشایی کرده و به عنوان حضور ناظر روی خودم کار کنم.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور  
پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید